کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب: صرف میر — فارسی

مصنف: میر سید شریف علی گرگانی

مؤلف:

خطی: نسخ نه سطری

مجلد:

سال تحریر: محرم ۱۲۳۶ — عدد اوراق: ۵۸

جزء کتب: صرف — شماره خصوصی:

شماره عمومی: ۱۴۴۳۹ — شماره قبض:

واقف: سید محمد باقر سبزواری — تاریخ وقف: محرم ۱۴۰۵

طول: ۲۰ — عرض: ۱۴ — شماره صفحات:

۵۹

بما کانوا یعلمون

ضرب یضرب

نوک اربع

لازم

واو

کاف خطاب

لعدد

موقوف

بذل ادّقل اثّاقل اثّاقلا برّا ادّارا ادّاروا و اسّمع یسّمع اسّمعا و اسّابج یسّابج اسّابجا و اسّ

یسّبح اسّبّاحة و اشّاقع یشّاقع اشّاقعا و اصّعد یصّعد اصّعّدا و افّتاعد یفّتاعد افّتاعدا

و اضّرع یضّرع اضّرعا و افّارر یفّارر افّاررا و اطّبق یطّبق اطّبقا و اطّارق یطّارق

اطّارقا و اظّهر یظّهر اظّهرا و اظّاهر یظّاهر اظّاهرا و بدانکه عین الفعل در باب افتعال چون

یکی ازین حروف یازدگانه باشد روا بود که تای افتعال را ساکن کنند و در عین الفعل

ادغام کنند پس دو ساکن جمع شوند فا را بعضی حرکت فتحه دهند و بخصّم یخصّم اخصّما

فا بعضی گویند خصّم یخصّم خصّاما و بعضی فا را حرکت دهند کسره خصّم یخصّم خصّاما همزه بیفتد زیرا که حرکت

حرف ... غیر مکسور می کنند چنانکه در ... باب افعلال الاحمرار یک ... احمرّ یحمرّ

احمرارا فهو محمرّ امر احمرّ نهی لا تحمرّ ... باب افعیلال الاحمیرار ...

... احمارّ یحمارّ احمیرارا فهو محمارّ امر احمارّ نهی لا تحمارّ ...

باب فعللة چون دحرج یدحرج دحرجة و دحراجا فهو مدحرج و ذاک مدحرج امر دحرج نهی لا تدحرج

باب تفعلل تدحرج یتدحرج تدحرجا فهو متدحرج و ذاک متدحرج امر تدحرج نهی لا تتدحرج باب افعنلال

اقشعرّ یقشعرّ اقشعرارا فهو مقشعرّ و ذاک مقشعرّ امر اقشعرّ نهی لا تقشعرّ فصل

بدانکه افعنلال از مزید فیه ثلاثی آمده است چون اقعنسس یقعنسس اقعنساسا که حروف اصلی

قعس بود و افعوّل آمده شده است چون اجلوّذ یجلوّذ اجلوّاذا و افعنلال آمده است چون

اعشوشب یعشوشب اعشیشابا و افعنلاء آمده است چون اسلنقی یسلنقی اسلنقاء

و بدانکه مجموع همزها که در اوایل ماضیهای مزید فیه ثلاثی و رباعی است همزه

وصل است

ساکن ... حرف از حروف ساکن تا حرف ... حروف مجهوره ... حروف مجهوره ... ازینجهة وقع ... بسبب اجتماع ... حرفی متحرک ... شرط ... ساکن ... سبب ... ادغام ... ساکن

وصل است در درج کلام بیفتد و همچنین همزهای که در اول مصدرها

و امرهای درین ابواب است به استثنای باب افعال که همزه وی قطع است ساقط

نشود در درج نه در ماضی و نه در مصدر و نه در امر فصل بدانکه چون ذهب را با باء تعدیه

کنی در مجهول چنین گویی ذُهب به ذُهب بهما ذُهب بهم ذُهب بها ذُهب

بهما ذُهب بهن ذُهب بک ذُهب بکما ذُهب بکم ذُهب بکِ ذُهب

بکما ذُهب بکن ذُهب بی ذُهب بنا و اسم مفعول گویی مذهوب به مذهوب

بهما مذهوب بهم الخ ... الف و واو و یاء استفعال گاه باشد که برای

تعدیه بود لازم آید چون ... زید ... و فرح زید و اخرجته

تمت الکتاب بعون الله الملک الوهاب

... من ... کرامی

... سنه ۱۲۳

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱
ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱	۲
ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ		
۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱		